



میداس (پرده نمایش سیاه)

فریدریش دورنمات

ترجمه‌ی ناتالی چوپینه

نشر افکار - نشر تجربه، ۱۳۸۴

نه فیلم‌نامه‌ای برای فیلم ساختن، که فیلمی است برای خواندن، مردی به نام ریچارد گرین سرانجام خود را بازگو می‌کند. محکوم به مرگ شده، و هیچ‌گاه دقیقاً نمی‌فهمد چرا. موضوع ثروت اوست، و این که چگونه این ثروت را به دست آورده است. کسی که او را به مرگ محکوم کرده و در تاریکی است. گرین یک پادشاه است. در گذشته پادشاهان صاحب قدرت بودند، اکنون قدرتی ندارند، قدرت در دست مردانی مانند گرین است. به همین دلیل، گرین یک پادشاه است. پادشاهان دشمن داشتند، پادشاهان شکسپیر به دست دشمنانشان سرنگون می‌شدند، گرین هم همین‌طور. تراژدی‌های پادشاهی شکسپیر امروزه فیلم‌نامه‌های دنیای اقتصاد و جنگ می‌شوند. میداس یک تراژدی پادشاهی است، گرین ناگهان درمی‌یابد که دیگر قدرتی ندارد.

دورنمات، متولد سوییس طی جنگ جهانی اول که کشورش بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، از ناملایمات جنگ به دور ماند. وی همین دخالت مهم تقدیر در زندگی‌اش را، مهم‌ترین عامل در تعیین سرنوشت بشر به حساب آورد و محور اصلی آثار خود قرار داد. باور دورنمات به تقدیر و جبر نهفته در آن و طغیان انسان، وی را متوجه نمونه‌های این کشاکش در تئاتر یونان کرد. که قهرمان اغلب تنها محکوم به سرنوشتی از پیش تعیین می‌شود و سپس به کشمکش با آن می‌پردازد. اما در نهایت تسلیم شده و به آن تن می‌دهد. بهره‌ی نویسنده از این چارچوب، این است که این قهرمان تنها و منفرد که می‌خواهد بر دنیا و سرنوشت خود حاکم باشد، و گناه بزرگ او نیز در همین است، توسط سرنوشت به مجازات می‌رسد. اما این سرنوشت توسط پول و قدرتی رقم زده می‌شوند که سیاست‌مدار و سرمایه‌دار مجری آن هستند. پول و قدرت حتی در دست‌های قهرمان نیز عامل نابودی او به شمار می‌روند. دورنمات را می‌توان نوعی پوچ‌گرا دانست که بشریت را از دست رفته می‌دانست، اما وی قصد آن نداشت که ناامیدی را بر جامعه‌ی بشری تزریق کند و انسان را بدون آینده بنگرد.

دورنمات و کسانی چون او، بر آن بودند تا پیش از آنکه بدترین چیزها واقعاً رخ دهد، این رویدادها را بر صحنه مجسم سازد و نشان دهد که مردم راهی را که در پیش گرفته‌اند به کجا منتهی می‌شود. او می‌خواست آینده‌ای در مقابل مردم بگیرد تا اعمال و نتایج آن را دیده و قضاوت کنند. تئاتر وی شکنجه‌گاه روح انسان است که با روشن شدن چراغ‌های سالن، تماشاگر از کابوس صحنه به خود آمده و بیاندیشد که اگر این همه در واقع روی دهد چه می‌شود. تماشاگری که به سرنوشت تلخ قهرمان نمایش «نه» بگوید، می‌تواند در زندگی واقعی نیز این سرنوشت را تغییر دهد.

دورنمات که الگوش را بر موضوع‌های ساده پیاده کرده، بزرگ‌ترین تأثیر را هم به دست آورده است. در این راه از زبان استعاره و تمثیل یاری گرفته و کمتر به شخص یا زمان خاصی اشاره می‌کند. او در کتاب خود میداس که نوعی وصیت‌نامه است، به طور مستقیم به مظاهر سرمایه‌داری حمله می‌کند و تلاش دارد پرده از قوانین سیاه بزرگ‌ترین جوامع مادی‌گرا بردارد. زبانش ساده و بی‌پیرایه است تا بتواند با سریع‌ترین شکل ممکن، بیشترین تأثیر را بر مخاطب بگذارد.